

خبرنامه کارگران در سنندج



سال دوم

شماره ۹

۱۴۰۵/۱۱/۱۱

معرفی

رفقای عزیز؛

پس از چند ماه وقفه، «خبرنامه کارگران» بار دیگر منتشر می‌شود؛ در شرایطی که جامعه هنوز از پیامدهای جنگ، گرانی، بیکاری، ناامنی شغلی و فشارهای سنگین معیشتی رهایی نیافته است. این شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان را در سنندج و سراسر ایران دشوارتر کرده و همزمان هر صدای اعتراضی با تهدید و سرکوب روبه‌رو می‌شود.

از این شماره، خبرنامه تنها به اطلاع‌رسانی درباره اخبار و رویدادهای کارگری اکتفا نخواهد کرد، بلکه خواهد کوشید با نگاهی گسترده‌تر، به بررسی مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مؤثر بر زندگی طبقه کارگر، نقد سیاست‌های حاکم، و طرح دیدگاه‌ها و تجربه‌های مبارزاتی نیز پردازد.

هدف ما این است که این خبرنامه، علاوه بر بازتاب صدای کارگران، به فضایی برای آگاهی، همفکری و تقویت همبستگی میان کارگران و همه مزدبگیران تبدیل شود. این خبرنامه را صدای خود بدانید و با ارسال خبر، گزارش، تجربه و پیشنهادهای خود در غنی‌تر شدن آن سهیم باشید.

در این شماره می‌خوانید:

- ۲- خبرنامه پس از جنگ
- ۳- تفاهم پس از جنگ: تغییر توازن قوا در منطقه و بازتعریف کشمکش‌های اجتماعی
- ۴- شکاف ۲۰ درصدی تورم میان کردستان و تهران؛ چهره واقعی نابرابری طبقاتی در ایران
- ۵- جنگی علیه مردم؛ روایتی از روزهای آتش و صف مستقل سوسیالیست‌ها
- ۷- جنگ، کردستان در یک قدمی فاجعه انسانی
- ۸- روزهای سیاه جنگ: وقتی شهر در میان آتش و وحشت بیدار شد
- ۹- جنگ، سلطنت‌طلبان و سقوط یک ادعای سیاسی
- ۱۰- پشت پرده همکاری‌های پژاک و مکتب قرآن



خبرنامه پس از جنگ

زندگی و مبارزه طبقه کارگر ارائه دهد.

ادامه این مسیر، بدون همراهی خوانندگان و دوستان خبرنامه ممکن نیست. از شما دعوت می‌کنیم با ارسال یادداشت، گزارش، تجربه‌هایی از محیط کار و زندگی، روایت‌هایی از گذشته و امروز، نقد و پیشنهاد، و همچنین معرفی خبرنامه به دیگران، در تداوم این تلاش جمعی سهیم باشید.

این خبرنامه یک پروژه جمعی است. هر شماره، حاصل مشارکت و همراهی کسانی است که می‌خواهند واقعیت‌های جامعه را از منظر منافع طبقه کارگر، آزادی، برابری و سوسیالیسم روایت و بررسی کنند. محدودیت‌های ما برای ادامه این کار کم نیست، اما باور داریم که تنها با مشارکت جمعی می‌توان این صدا را زنده نگه داشت و آن را راساتر کرد.

جنگ، این روند را شتاب بخشید و بار دیگر معادلات سیاسی و اجتماعی را دگرگون کرد. طبیعی است که خبرنامه نیز نمی‌تواند با همان شکل و رویکرد گذشته ادامه یابد. اگر تا دیروز یکی از وظایف اصلی خبرنامه، انعکاس صدای کارگران و بازتاب مسائل و مبارزات آنان در سنج بود، امروز می‌خواهیم در کنار ادامه همان مسیر، از زاویه دید کارگران سوسیالیست به تحولات شهر، کردستان، ایران و منطقه نیز بپردازیم. باور ما این است که زندگی و مبارزه طبقه کارگر را نمی‌توان جدا از تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیرامون آن درک کرد. از همین رو، خبرنامه خواهد کوشید ضمن حفظ پیوند خود با مسائل روزمره کارگران شهر، تصویری روشن‌تر از رویدادهای بزرگ‌تر و تأثیر آنها بر

پیچیده‌تر شده است.

در چنین شرایطی، مسئولیت همه نیروهای آزادی‌خواه، برابری طلب و سوسیالیست بیش از گذشته است. وظیفه ما نیز این است که تحولات را از منظر منافع طبقه کارگر و با نگاهی سوسیالیستی تحلیل کنیم.

جنبش دی‌ماه نیز، در غیاب یک جریان مستقل و سازمان‌یافته کارگری و سوسیالیستی، میان روایت‌ها و پروژه‌های رقیب گرفتار شد و جمهوری اسلامی و جریان سلطنت طلب هر یک کوشیدند آن را در خدمت اهداف خود قرار دهند. سرکوب خونین و هزینه‌های انسانی این دوره، ابعادی یافت که در حافظه معاصر ایران کم‌سابقه است و بسیاری از روایت‌های پیشین از سرکوب و کشتار را تحت الشعاع قرار داد.

جنگ و پیامدهای سنگینی که بر جامعه تحمیل کرد، توان و امکان ادامه انتشار منظم خبرنامه را نیز از ما گرفت. پیش از آغاز جنگ، در شماره هشتم خبرنامه، نگرانی عمیق خود را از خطر وقوع آن با مخاطبان در میان گذاشتیم و همراه با بسیاری دیگر، صدای مخالفت با جنگ شدیم. اما جنگ رخ داد و پس از آن، دیگر هیچ چیز مانند گذشته نماند.

آنچه در این مدت بر ایران و منطقه گذشت، نقطه عطفی بود که مناسبات سیاسی، اجتماعی و چشم‌انداز آینده را دستخوش تغییر کرد. منطقه وارد مرحله‌ای تازه شد و جمهوری اسلامی نیز توانست از فضای جنگ برای بازسازی بخشی از موقعیت سیاسی و امنیتی خود بهره‌برد. افق پیش روی جامعه، اگر نگوییم تیره‌تر، بی‌تردید مبهم‌تر و

تفاهم پس از جنگ؛ تغییر توازن قوا در منطقه و بازتعریف کشمکش‌های اجتماعی

تفاهمی که پس از جنگ میان ایران و آمریکا شکل گرفت، محصول یک رویارویی مهم منطقه‌ای است که نتایج آن فراتر از میدان نظامی، بر توازن قوا در منطقه و چشم‌انداز تحولات داخلی ایران نیز تأثیر عمیقتری از آنچه معمولاً فکر میشود خواهد گذاشت. این تفاهم نه به معنای صلح پایدار، بلکه بیانگر ورود منازعه به مرحله‌ای جدید از وضعیت «نه جنگ، نه صلح» است که بر رابطه مردم با جمهوری اسلامی هم‌بشدت تأثیر خواهد گذاشت، جنگ به جمهوری اسلامی جان تازه‌ای داد که از آن بر علیه مردم هم تماماً استفاده می‌کند. جنگی که با هدف تضعیف جمهوری اسلامی و تغییر موازنه به سود آمریکا و اسرائیل آغاز شد، نتوانست به اهداف اعلام‌شده خود دست یابد. جمهوری اسلامی توانست حاکمیت و قلمرو تحت کنترل خود را حفظ کند و در عین حال نشان دهد که از ظرفیت‌هایی برای گسترش دامنه درگیری برخوردار است؛ ظرفیت‌هایی که توانستند امنیت مسیرهای انرژی در خلیج فارس و تنگه هرمز را تحت تأثیر قرار دهند و پیامدهای گسترده‌ای برای اقتصاد جهانی داشته باشند. همین باعث شد که ادامه جنگ به مسئله‌ای فراتر از منافع مستقیم طرف‌های درگیر تبدیل شود. نگرانی قدرت‌های اقتصادی جهان از تأثیر گسترش درگیری بر

بازار انرژی، تجارت جهانی و ثبات منطقه، هزینه‌های سیاسی و اقتصادی ادامه جنگ را افزایش داد و راه‌حل نظامی مورد نظر آمریکا و اسرائیل برای دست‌یابی به حفظ موقعیت و یا حتی تقویت آمریکا در منطقه نه تنها کمکی نکرد بلکه استراتژی خاورمیانه جدید با تسلط اسرائیل در آن شکست خورد. در نتیجه، زمینه برای عقب‌نشینی از اهداف اولیه و حرکت به سوی نوعی تفاهم فراهم شد. نتیجه دیگر این جنگ، تغییر موقعیت بخشی از اپوزیسیون ایران بود که مداخله نظامی خارجی را به‌عنوان راهی برای تغییر حکومت دنبال می‌کرد. جنگ نه به سرنگونی جمهوری اسلامی انجامید و نه به فروپاشی ساختار قدرت آن. برعکس، جمهوری اسلامی توانست موقعیت خود را در معادلات منطقه‌ای تثبیت کند و آمریکا و اسرائیل را وادار سازد در چارچوبی متفاوت با آن مواجه شوند؛ چارچوبی که احتمالاً در سال‌های آینده با ترکیبی از مذاکره، فشار، توافقی‌های محدود و تنش‌های کنترل‌شده ادامه خواهد یافت. اما تحولات منطقه‌ای تنها بخشی از واقعیت پس از جنگ را توضیح می‌دهند. در داخل ایران، شکاف میان حکومت و بخش بزرگی از جامعه همچنان پابرجاست. جنگ توانست برای مدتی اعتراضات و کشمکش‌های اجتماعی را به حاشیه براند، و بدیهی است که ریشه‌های

نارضایتی تغییر نکرده‌اند. مشکلات معیشتی، نابرابری، فساد، محدودیت‌های سیاسی، سرکوب و بی‌ثباتی اقتصادی همچنان از عوامل اصلی نارضایتی اجتماعی باقی مانده‌اند. با این حال، شرایط پس از جنگ با دوره پیش از آن یکسان نیست. اگر پیش از جنگ بخشی از نیروهای مخالف بر چشم‌انداز تحولات سریع سیاسی تکیه داشتند، اکنون چنین چشم‌اندازی دورتر و پیچیده‌تر به نظر می‌رسد. جنگ نه تنها معادلات منطقه‌ای، بلکه شرایط و امکانات مبارزه در داخل کشور را نیز دگرگون کرده است. در برخی عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی، تغییراتی در رابطه میان حکومت و جامعه شکل گرفته که ممکن است به صورت عملی تثبیت شود و موجب حاشیه‌ای شدن بیشتر اپوزیسیون راست و طرفدار غرب و اسرائیل بشود. در مقابل، چشم‌انداز تحولات بنیادی بیش از گذشته به توان سازمان‌یابی نیروهای اجتماعی و بطور مشخص طبقه کارگر و مبارزات و جنبش آن گره خورده است. واقعیت این است که کشمکش میان حکومت و اکثریت بزرگی از جامعه حاصل یک دوره کوتاه نیست، بلکه محصول دهه‌ها تجربه در شرایطی است که بسیاری از مردم آن را با تبعیض، محدودیت، ناامنی و محرومیت همراه می‌دانند. از این رو،

پایان جنگ به معنای پایان تضادهای اجتماعی و سیاسی در ایران نخواهد بود. این تضادها در اشکال گوناگون به حیات خود ادامه خواهند داد و با بحران‌های اقتصادی و اجتماعی آینده درهم خواهند آمیخت. در چنین شرایطی، پرسش اصلی این است که چه نیرویی می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات آینده ایفا کند. اعتراض و جنبش‌های ده ساله گذشته در ایران با جنبش دی ماه خونین ۱۳۰۴ ثابت کرد که راه حل نیستند و جنگ و نتایج آن هم به این شرایط افزوده شد. پاسخ در میزان حضور مستقل و سازمان‌یافته طبقه کارگر و شکل‌های اجتماعی و سیاسی متکی به آن نهفته است. بدون چنین حضوری، اعتراضات اجتماعی ممکن است بار دیگر در چرخه‌های آشنای گذشته گرفتار شوند که نمی‌توانند به تغییرات پایدار منجر شوند. اما هرچه ظرفیت سازمان‌یابی و مداخله آگاهانه طبقه کارگر در ایران افزایش یابد، امکان تأثیرگذاری آنان بر مسیر تحولات سیاسی و اجتماعی نیز بیشتر خواهد شد. و این بزرگترین چالش پیشا رو است که ناچار از پاسخ و راه حل‌های طبقه کارگر و سوسیالیست‌های آن است.

شکاف ۲۰ درصدی تورم میان کردستان و تهران؛ چهره واقعی نابرابری طبقاتی در ایران

این فشار در شرایطی اعمال می‌شود که آثار جنگ، ناامنی، بی‌ثباتی اقتصادی و بحران‌های منطقه‌ای نیز بر زندگی مردم سایه افکنده است. تجربه همه بحران‌ها نشان داده است که طبقات ثروتمند و صاحبان سرمایه امکانات بیشتری برای حفظ دارایی‌ها و منافع خود دارند، اما کارگران، بیکاران و زحمتکشان نخستین و اصلی‌ترین قربانیان هر بحران اقتصادی و سیاسی هستند.

برای خانواده‌های کارگری در مناطق محروم، جنگ و ناامنی نه فقط یک مسئله سیاسی، بلکه مسئله‌ای روزمره در تأمین معاش، امنیت شغلی و آینده فرزندان‌شان است.

اما در دل همین آمار ظاهراً ساده، واقعیت مهم دیگری نیز نهفته است. هنگامی که کردستان بالاترین نرخ تورم کشور را تجربه می‌کند، این واقعیت پیش از هر چیز نشان می‌دهد که اکثریت کارگران و زحمتکشان این منطقه با شدیدترین شکل همان استثمار و بی‌عدالتی‌ای روبه‌رو هستند که کارگران تهران، خوزستان، آذربایجان، گیلان، فارس و سایر نقاط کشور نیز با آن دست به گریبان‌اند. زبان، قومیت و هویت ملی مردم ممکن است متفاوت باشد، اما گرانی، بیکاری، دستمزدهای ناچیز، ناامنی شغلی و سقوط قدرت خرید، درد مشترک میلیون‌ها نفر در سراسر کشور است.

وجود تبعیض‌های منطقه‌ای و ملی را نمی‌توان انکار کرد. محرومیت گسترده اقتصادی



معنای کاهش کیفیت تغذیه، افزایش بدهکاری خانوارها، حذف بسیاری از نیازهای درمانی و آموزشی و گسترش ناامنی اقتصادی در میان اقشار فرودست جامعه است. در چنین شرایطی هر افزایش قیمت مستقیماً سفره کارگران و زحمتکشان را کوچک‌تر می‌کند.

ابعاد واقعی این بحران زمانی روشن‌تر می‌شود که تورم را در کنار وضعیت دستمزدها قرار دهیم. در سال‌های اخیر افزایش دستمزدها همواره از نرخ واقعی تورم عقب مانده است. نتیجه این روند کاهش مداوم قدرت خرید و فقیرتر شدن طبقه کارگر بوده است. هر درصد افزایش قیمت که از رشد دستمزدها فراتر می‌رود، در عمل بخشی از درآمد واقعی مزدبگیران را از آنان سلب می‌کند. به این معنا، تورم تنها یک پدیده اقتصادی نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین ابزارهای انتقال بار بحران‌های اقتصادی به دوش کارگران، بازنشستگان و اقشار کم‌درآمد جامعه است.

محرومیت و نابرابری اجتماعی است.

این شکاف صرفاً نتیجه تفاوت الگوی مصرف خانوارها نیست. دهه‌ها تمرکز سرمایه‌گذاری، امکانات زیربنایی، صنایع بزرگ و فرصت‌های شغلی در چند مرکز اصلی کشور و محروم ماندن بسیاری از مناطق حاشیه‌ای، شرایطی را ایجاد کرده که بخش بزرگی از مردم کردستان، ایلام و سایر استان‌های محروم، درآمدی پایین‌تر و آسیب‌پذیری بیشتری در برابر افزایش قیمت‌ها داشته باشند. در چنین شرایطی هر موج گرانی با شدتی بیشتر بر زندگی مردم این مناطق فرود می‌آید و آثار مخرب‌تری بر جای می‌گذارد. تورم ۶۹ درصدی در کردستان به این معناست که کارگری که سال گذشته با هزار زحمت می‌توانست هزینه‌های اولیه زندگی خانواده خود را تأمین کند، امروز بخش بیشتری از همان دستمزد را برای تهیه نان، برنج، گوشت، لبنیات و سایر کالاهای ضروری هزینه می‌کند. این به

آمارهای منتشرشده از سوی مرکز آمار ایران درباره تورم سالانه خانوارها در اردیبهشت ۱۴۰۵، بار دیگر تصویری روشن از عمق نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی در کشور را آشکار می‌کند. در حالی که نرخ تورم سالانه در تهران ۴۸۸ درصد اعلام شده است، همین شاخص در کردستان به ۶۹ درصد و در ایلام به ۶۸.۶ درصد رسیده است. به بیان دیگر، مردم کردستان و ایلام با فشاری به مراتب سنگین‌تر از ساکنان پایتخت روبه‌رو هستند. این تفاوت بیش از ۲۰ درصدی تنها یک شاخص اقتصادی نیست، بلکه بیانگر واقعیت تلخ زندگی میلیون‌ها کارگر، زحمتکش، بیکار، بازنشسته و خانواده‌های کم‌درآمد در مناطق محروم کشور است.

مرکز آمار علت مستقیم این اختلاف را در وزن بالاتر مواد غذایی در سبد مصرفی خانوارهای این استان‌ها می‌داند. سهم خوراکی‌ها در سبد مصرفی خانوارهای کردستان ۳۸.۴۳ درصد و در تهران تنها ۲۱.۹۱ درصد است. اما این توضیح اقتصادی خود نیازمند توضیحی عمیق‌تر است. چرا مردم کردستان مجبورند نزدیک به دو برابر بیشتر از مردم تهران درآمد خود را صرف خوراک کنند؟ پاسخ را باید در فقر گسترده، دستمزدهای پایین، بیکاری مزمن و کمبود فرصت‌های شغلی جستجو کرد. آنچه در آمار تحت عنوان «ضریب اهمیت خوراکی‌ها» ثبت می‌شود، در واقع شاخصی از

است. دفاع از معیشت کارگران، مبارزه برای افزایش واقعی دستمزدها متناسب با هزینه‌های زندگی، مقابله با اخراج‌ها و ناامنی شغلی، ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و گسترش همبستگی میان کارگران همه مناطق کشور، بیش از هر زمان دیگری اهمیت پیدا کرده است. تورم ۶۹ درصدی کردستان تنها یک عدد در گزارش‌های رسمی نیست. پشت این رقم هزاران سفره کوچک‌تر شده، هزاران خانواده زیر فشار معیشتی، هزاران کودک محروم از امکانات آموزشی و درمانی و هزاران کارگر و بیکاری قرار دارند که بار

در کردستان نیز بخشی از همین واقعیت است. اما تجربه دهه‌های گذشته نشان داده است که نه سیاست‌های دولت‌های مختلف و نه جریان‌های ناسیونالیستی، هیچ‌یک نتوانسته‌اند پاسخ مؤثری به فقر، بیکاری و محرومیت اکثریت مردم ارائه دهند. هر سیاست و هر جریانی که کارگران را به نام کرد و فارس و ترک و عرب و بلوچ از یکدیگر جدا کند، عملاً توجه آنان را از منشأ اصلی فقر، نابرابری و استثمار منحرف می‌سازد. ستم ملی، تبعیض منطقه‌ای و محرومیت‌های تاریخی واقعیت‌هایی انکار ناپذیر هستند، اما مبارزه مؤثر

جنگی علیه مردم؛ روایتی از روزهای آتش و صف مستقل سوسیالیست‌ها

تجاوز کارانه، ویرانگر و ارتجاعی دانستند و دریافتند که جنگ نه آزادی می‌آورد و نه رفاه، بلکه تنها فقر، آوارگی، ناامنی و سرکوب بیشتری را بر جامعه تحمیل می‌کند. در چنین شرایطی، جریان‌های مختلف بورژوازی، از سلطنت‌طلبان و جمهوری‌خواهان راست گرفته تا نیروهای ناسیونالیست و بخشی از چپ‌های راست گرا، بیش از آنکه نگران جان مردم باشند، در اندیشه سهم خود از قدرت سیاسی پس از جنگ بودند. تشکیل ائتلاف‌ها، نشست‌ها و سمینارهای گوناگون، نه برای دفاع از مردم، بلکه برای تعیین جایگاه خود در ساختار قدرت آینده صورت می‌گرفت. سرنوشت مردمی که زیر بمباران زندگی می‌کردند، برای

این نوشته حاصل مشاهدات مستقیم و حضور عینی در روزهایی است که جامعه در دل یکی از سیاه‌ترین و ویرانگرترین جنگ‌های سال‌های اخیر قرار گرفت. جنگی ارتجاعی، نابرابر و ضدانسانی که بیش از هر کس، زندگی طبقه کارگر، زحمتکشان و اکثریت مردم را هدف قرار داد. در همان روزهای نخست، آثار جنگ بر زندگی مردم آشکار بود. تورم افسارگسیخته، که در بسیاری از کالاها از مرز صد درصد نیز گذشت، سفره میلیون‌ها کارگر و خانواده‌های کم‌درآمد را کوچک‌تر از همیشه کرد. فروشگاه‌ها مملو از کالا بودند، اما برای بخش بزرگی از جامعه، این کالاها تنها پشت و پرتی‌ها دیده می‌شدند؛ چرا که قدرت خرید



کارگران، سفره زحمتکشان و آینده نسل جوان را ویران کرد. تنها راهی که می‌تواند جامعه را از چرخه جنگ، فقر، سرکوب و استثمار بیرون بکشد، اتکا به نیروی مشکل و مستقل کارگران، همبستگی طبقاتی، گسترش مبارزات برابری طلبانه و پیوند مبارزات زنان، جوانان، بازنشستگان، دانشجویان و همه آزادی خواهان جامعه است.

تجربه این جنگ باید به درسی ماندگار برای جنبش کارگری و همه نیروهای آزادی خواه تبدیل شود؛ درسی که نشان می‌دهد طبقه کارگر تنها زمانی می‌تواند از منافع واقعی خود دفاع کند که استقلال سیاسی و طبقاتی خود را در برابر همه قطب‌های ارتجاع حفظ کند. نه قدرت‌های امپریالیستی و جنگ طلب، نه ناسیونالیسم و قوم گرایی و نه رقابت جناح‌های مختلف بورژوازی، هیچ کدام راهی به سوی آزادی و برابری مردم نمی‌گشایند. آینده‌ای انسانی و آزاد تنها با اتکاء به نیروی آگاه و متشکل کارگران، همبستگی اجتماعی و مبارزه‌ای سازمان یافته علیه جنگ، استثمار، تبعیض و هر شکل از ستم ساخته خواهد شد.

داشته باشند. آنان یا آشکارا از حمله نظامی حمایت کردند یا آن را فرصتی برای تحقق اهداف سیاسی خود دانستند. اما در عمل، گفتمان «میهن پرستی» و «دفاع از تمامیت ارضی» بیش از همه به سود جمهوری اسلامی تمام شد و این حکومت توانست در فضای جنگ، خود را مدافع کشور معرفی کند، فضای امنیتی را گسترش دهد و دامنه سرکوب را افزایش دهد. در برابر این دو قطب ارتجاعی، تنها سوسیالیست‌ها و فعالان آگاه جنبش کارگری از همان نخستین روزهای جنگ، موضعی روشن، مستقل و بدون ابهام اتخاذ کردند. آنان اعلام کردند که طبقه کارگر نه در کنار دولت‌های جنگ طلبی چون آمریکا و اسرائیل قرار می‌گیرد و نه در کنار هیچ جریان ناسیونالیستی. این جنگ، جنگ مردم نبود؛ جنگ دولت‌ها و رقابت قدرت‌های سرمایه داری بود و طبقه کارگر هیچ منفعتی در آن نداشت.

تجربه این روزها بار دیگر ثابت کرد که آزادی، برابری و رهایی مردم نه از بمب‌های آمریکا و اسرائیل به دست می‌آید و نه از پروژه‌های ناسیونالیستی. هر بمبی که بر سر مردم فرود آمد، پیش از هر چیز خانه

صورت می‌گرفت، با استقبال گسترده‌ای مواجه نشد. جلسات و فراخوان‌هایی که با هدف بسیج مردم برای ورود به جنگ برگزار می‌شد، نتوانست پایگاه اجتماعی قابل توجهی پیدا کند و برگزار کنندگان ناچار به عقب‌نشینی شدند.

آنچه در این دوره به روشنی در برابر چشم همگان قرار گرفت، این بود که آغازگر این جنگ، آمریکا و اسرائیل بودند؛ جنگی ارتجاعی که نه برای آزادی مردم، بلکه برای پیشبرد اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی خود بر جامعه تحمیل کردند. نخستین و بزرگ‌ترین قربانیان این جنگ نیز نه دولت‌ها، بلکه کارگران، زحمتکشان، زنان، کودکان و میلیون‌ها انسانی بودند که با جان، معیشت، امنیت و آینده خود هزینه این سیاست‌ها را پرداختند.

این جنگ همچنین ماهیت واقعی بسیاری از نیروهای سیاسی را آشکار کرد.

سلطنت‌طلبان، ناسیونالیست‌های کرد، ترک، عرب و فارس و دیگر جریان‌های بورژوازی، هر یک به شکلی تلاش کردند خود را به پروژه جنگ و تحولات پس از آن گره بزنند تا در آینده سهمی از قدرت سیاسی

و فراخوان‌های مختلف، در پی آن بودند که مردم و به ویژه جوانان را درگیر این سناریوی سیاه کنند و آنان را به بخشی از این جنگ تبدیل سازند.

اما در برابر این پروژه، جمعی از کارگران آگاه، فعالان سوسیالیست و دیگر نیروهای برابری طلب، با صراحت و شفافیت اعلام کردند که از موضع منافع طبقه کارگر، این جنگ را مردود می‌دانند. آنان تأکید کردند که صف طبقه کارگر نه در کنار جمهوری اسلامی است، نه در کنار آمریکا و اسرائیل و نه در کنار ناسیونالیسم کردی یا هر نیروی بورژوازی دیگر.

پیام آنان روشن بود: رهایی طبقه کارگر نه از لوله تفنگ قدرت‌های جهانی می‌گذرد و نه از پروژه‌های ناسیونالیستی. آزادی و برابری تنها از مسیر مبارزه مستقل و سازمان یافته کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، بازنشستگان و همه نیروهای آزادی خواه جامعه به دست خواهد آمد.

این موضع مستقل، عملاً بسیاری از پروژه‌های جنگ طلبانه را با شکست روبه‌رو کرد. تلاش‌هایی که برای مسلح کردن مردم و کشاندن آنان به میدان جنگ

جنگ، کردستان در یک قدمی فاجعه انسانی

سرکوبگر یا قدرت‌های جهانی برای کسب امتیاز سیاسی است. نتیجه این سیاست نه آزادی بوده، نه برابری و نه رفع ستم ملی؛ بلکه تکرار شکست‌ها، عقب‌نشینی‌ها و دور شدن از مطالبات واقعی مردم.

در شرایطی که جنایات جنگی و سیاست‌های اسرائیل در غزه موجی از انزجار جهانی را برانگیخته و سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا بیش از پیش زیر سؤال رفته است، حمایت از چنین قدرت‌هایی نه نشانه واقع‌بینی سیاسی، بلکه نشانه فاصله گرفتن بسیار بیشتر از خواست‌ها و منافع مردم است. مردمی که آزادی، امنیت و برابری را می‌خواهند، نه تبدیل شدن سرزمینشان به میدان رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی. ناسیونالیست‌های کرد از همه نوعی که در این شش سازمان و حزب حضور دارند یک بار دیگر نشان دادند که در تعیین‌کننده ترین مقاطع تاریخ و مبارزات و رنج عمیق بر جامعه در کنار مردم و منافع و مصلحت آنها نیستند.

تجربه اخیر یک بار دیگر نشان داد که راه‌هایی مردم کردستان و ایران از مسیر بمب‌افکن‌های خارجی، مداخله نظامی و پروژه‌های قدرت‌های جهانی نمی‌گذرد. هر جریانی که سرنوشت مردم را به ماشین جنگی دولت‌های خارجی گره بزند، دیر یا زود در برابر افکار عمومی رسوا خواهد شد. آینده کردستان را نه جنگ، بلکه مبارزه آگاهانه مردم برای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی رقم خواهد زد.

بحرانی به سوی سرکوب گسترده‌تر حرکت خواهد کرد و مردم عادی نخستین قربانیان این وضعیت خواهند بود. تحولات بعدی نیز نشان داد که محاسبات حامیان جنگ تا چه اندازه از واقعیت فاصله داشت. پیچیده شدن شرایط منطقه، ناامن شدن خلیج فارس، تهدید منافع اقتصادی و نفتی متحدان غرب و ناکامی در پیشبرد اهداف نظامی، سناریوی گسترش جنگ از مسیر کردستان را با شکست روبرو کرد. اما اگر چنین سناریویی عملی می‌شد و نیروهای مسلح این جریانات به میدان کشیده می‌شدند، کردستان با یکی از خونبارترین دوره‌های تاریخ خود مواجه می‌گردید. شهرها و روستاها به میدان نبرد تبدیل می‌شدند و مردم بهای اصلی جاه‌طلبی‌های سیاسی را می‌پرداختند.

آنچه این تجربه بار دیگر آشکار کرد، وابستگی سیاسی بخشی از جنبش ناسیونالیستی کرد به پروژه‌های قدرت‌های خارجی بود. جریاناتی که مدعی دفاع از حقوق مردم کرد هستند، در بزنگاه‌های تاریخی امید خود را نه به نیروی مردم، بلکه به دولت‌هایی گره می‌زنند که سابقه‌ای طولانی در جنگ‌افروزی، مداخله و قربانی کردن ملت‌ها برای منافع خود دارند.

این رویکرد همچنین ادامه همان بن‌بستی است که سال‌هاست بخشی بزرگی از جنبش ناسیونالیستی کرد در منطقه را گرفتار کرده است؛ سیاستی که به جای اتکاب به مبارزات اجتماعی و مردمی، به دنبال معامله با دولت‌های

قرار گرفتند. آنان با امید به تکرار الگویی مشابه اقلیم کردستان عراق، حمایت سیاسی خود را از آمریکا و اسرائیل اعلام کردند و چشم انتظار تحولات نظامی ماندند که بتواند جایگاه جدیدی برای آنان در معادلات منطقه‌ای ایجاد کند. درخواست ایجاد منطقه پرواز ممنوع، فراخوان نیروها، سازماندهی هواداران و ایجاد فضای تبلیغاتی گسترده در شهرهای کردستان، همه نشانه‌های این سیاست بود. در آن مقطع و بر زمینه مخالفت گسترده با جمهوری اسلامی و ۴۷ سال سرکوبگری آن، فضای سیاسی بخشی از جنبش ناسیونالیستی کرد به شدت تحت تأثیر این رویکرد قرار گرفت. هر صدای مخالف جنگ یا منتقد دخالت خارجی با حملات سیاسی و تبلیغاتی روبه‌رو می‌شد. در مقابل، نیروهای چپ و کمونیست از همان ابتدا نسبت به پیامدهای فاجعه‌بار جنگ هشدار دادند. آنان تأکید می‌کردند که آغاز جنگ نه به آزادی مردم، بلکه به تشدید سرکوب، گسترش ناامنی و نابودی زیرساخت‌های زندگی مردم منجر خواهد شد. در این میان، موضع مستقل کمونیست‌ها و کومه‌له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران که هبا شش جریان طرفدار جنگ همراهی نکرد، مانعی نسبتاً جدی، حداقل از لحاظ آگاه‌گری و افشای ماهیت این جنگ، در برابر تبدیل شدن کردستان به میدان عملیات زمینی جنگ بود. این نیروها هشدار می‌دادند که با شلیک نخستین موشک‌ها، جمهوری اسلامی در شرایط

جنگی که با حمله آمریکا و اسرائیل علیه ایران آغاز شد، صرفاً یک رویارویی نظامی نبود؛ این جنگ بخشی از یک استراتژی گسترده‌تر برای تغییر موازنه قدرت در منطقه، حفظ هژمونی آمریکا و تثبیت برتری اسرائیل بود. مبارزه مردم در ایران آن نقطه امیدی بود که گام به گام جمهوری اسلامی را عقب نشانده بود اما این مبارزات از سوی تمام نیروهای طرفدار جنگ به یک باره تبدیل به ابزاری شد تا مورد بهره‌برداری «سخاوت‌مانه» در راستای افق داده شده از سوی آمریکا و اسرائیل قرار گیرد. بخش زیادی از نیروهایی که تا این روز جنبش و انقلاب «زن زندگی آزادی» را محصول فعالیت و نفوذ خود میدانستند به یک باره تبدیل به نیروهای پیشبرد استراتژی آمریکا و اسرائیل برای ایران شدند. در کنار دولت‌های مهاجم، نیروهایی در داخل اپوزیسیون ایران نیز وجود داشتند که تحت عنوان مبارزه و مخالفت با جمهوری اسلامی و نا توانی مطلق خود در ترسیم اهداف آزادیخواهانه و سازماندهی این مبارزات، نه تنها با این جنگ مخالفت نکردند، بلکه آن را فرصتی برای پیشبرد اهداف سیاسی خود تلقی کردند.

در میان این نیروها، شش حزب و جریان ناسیونالیست کرد یعنی حزب دمکرات کردستان ایران، حزب کومه له کردستان مهتدی، حزب حیات آزاد کردستان یا پژاک، حزب آزادی کردستان یا پاک، سازمان خبات و سازمان زحمتکشان کعبی، آشکارا در صف حامیان مداخله خارجی

روزهای سیاه جنگ؛ وقتی شهر در میان آتش و وحشت بیدار شد

می شدند. برخی حتی فرصت جمع آوری وسایل خود را نداشتند. تنها چیزی که اهمیت داشت دور شدن از صدای انفجار و حفظ جان خانواده بود.

تلخ تر از خود بمباران، آشفته گی ساعات نخست پس از آن بود. مردمی که زیر آوار مانده بودند یا نیاز فوری به کمک داشتند، چشم انتظار امدادرسانی بودند. اما در بسیاری از نقاط خبری از حضور سریع نیروهای امدادی دیده نمی شد. در مقابل، آنچه بیش از همه به چشم می آمد حضور نیروهای امنیتی و گارد ویژه در اطراف میدان ۲۵ و مناطق مجاور بود. مردمی که برای یافتن عزیزانشان یا کمک به آسیب دیدگان جمع شده بودند با تهدید و برخوردهای تند روبه رو می شدند.

هنوز شوک انفجار نخست فروکش نکرده بود که خبر انفجار دیگری در محدوده خیابان شاپور منتشر شد. در نزدیکی پایگاه بسیج موسوم به باشگاه افسران، انفجار شدیدی رخ داد و بخشی از ساختمان های آن مجموعه را ویران کرد. خانه ها، مغازه ها و نانوائی های اطراف نیز از موج انفجار آسیب دیدند.

اکنون دیگر ترس تنها در محل انفجارها نبود. تمام شهر در وضعیت اضطراب دائمی قرار گرفته بود. مردم نمی دانستند هدف بعدی کجاست و چه زمانی انفجار بعدی رخ خواهد داد. شایعات با سرعتی بیشتر از اخبار رسمی پخش می شدند. هر صدای بلندی می توانست



خیابان غفور در میان دود غلیظ و گرد و خاک فرو رفته بود. هوا بوی باروت و آوار می داد. مغازه های اطراف آسیب دیده بودند. شیشه ها خرد شده و کرکره بسیاری از واحدهای تجاری از جا کنده شده بود. پنجره خانه ها شکسته و نمای ساختمان ها فرو ریخته بود. اما آنچه بیش از همه به چشم می آمد، رنج انسان ها بود. کودکانی که با گریه از خواب پریده بودند و نمی دانستند چه اتفاقی رخ داده است. زنانی که میان دود و آوار به دنبال فرزندان و اعضای خانواده خود می گشتند. پیرمردان و پیرزنانی که با چهره هایی مبهوت تنها نظاره گر ویرانی خانه هایی بودند که حاصل یک عمر تلاششان بود.

در همان ساعات نخست، بسیاری از خانواده ها تصمیم به ترک شهر گرفتند. خودروها یکی پس از دیگری از محلات خارج می شدند. مردم هرچه را ضروری می دانستند روی سقف ماشین ها یا در صندوق عقب قرار می دادند و راهی روستاها، باغ ها و مناطق دورتر

جنگ برخورد کرد. سندج نیز از این فاجعه در امان نماند.

بامداد ۱۱ اسفند، حدود ساعت شش و نیم صبح، زمانی که بیشتر مردم هنوز در خواب بودند، صدایی مهیب سکوت شهر را در هم شکست. کلاتری ۱۵ سندج هدف بمبارانی شدید قرار گرفت. شدت انفجار به حدی بود که مردم بسیاری از محلات شهر با وحشت از خواب پریدند. شیشه ها لرزیدند، دیوارها ترک برداشتند و صدای انفجار در سراسر شهر پیچید.

خانه های اطراف کلاتری و هنگ مرزی آسیب های گسترده ای دیدند. برخی ساختمان ها به شدت تخریب شدند و تعدادی از ساکنان زیر آوار گرفتار شدند. در نخستین لحظات پس از انفجار، هیچ کس تصویر روشنی از ابعاد حادثه نداشت. تنها چیزی که دیده می شد دود، گرد و خاک و مردمی بود که هراسان در خیابان ها سرگردان بودند. محدوده میدان ۲۵، پادگان، سه راه شیخان، جورآباد و

چند روز پیش از آغاز جنگ ویرانگر، رسانه ها و دولت های درگیر پیوسته برای یکدیگر خط و نشان می کشیدند. فضای سیاسی منطقه هر روز متشنج تر می شد و نشانه های یک رویارویی بزرگ آشکارتر از همیشه بود. با این حال، بسیاری از مردم هنوز باور نداشتند که این تهدیدها به چنین سرعتی به واقعیتی خونین تبدیل شود.

سرانجام در ۹ اسفند، تهران نخستین موج حملات گسترده را تجربه کرد. خبر انفجارها و بمباران ها ظرف چند ساعت در سراسر کشور پیچید. برای بخشی از مردمی که بیش از چهار دهه زیر سلطه جمهوری اسلامی زندگی کرده بودند و از سرکوب، فقر، تبعیض، زندان و کشتارهای سیاسی به ستوه آمده بودند، این خبر در ساعات نخست با نوعی امید و حتی خوشحالی همراه شد. بسیاری تصور می کردند نیرویی خارجی می تواند کاری را انجام دهد که سال ها اعتراض، اعتصاب، مبارزه و خیزش های مردمی از انجام آن بازمانده بودند.

این تصور از دل ناامیدی عمیقی بیرون آمده بود که به ویژه پس از سرکوب های خونین سال های اخیر در جامعه شکل گرفته بود. بخشی از مردم به این نتیجه رسیده بودند که دیگر امکان تغییر از درون جامعه وجود ندارد و تنها دخالت یک قدرت خارجی می تواند ساختار سیاسی موجود را دگرگون کند. اما این تصور خیلی زود با واقعیت بی رحم

بود؛ بلکه صدای گریه کودکان، فریاد مادران، چهره آغشته به خاک مردمی که از زیر آوار بیرون کشیده می‌شدند، خانه‌های ویران، خیابان‌های خالی و ترسی بود که بر سراسر شهر سایه انداخته بود.

اما این تنها آغاز ماجرا بود. جنگ هنوز روزهای تاریک‌تر و تلخ‌تری در آستین داشت. روزهایی که با آوارگی بیشتر، کمبودهای گسترده‌تر، اضطراب دائمی و زخم‌هایی عمیق‌تر همراه شد؛ زخم‌هایی که نه با پایان انفجارها، بلکه سال‌ها بعد نیز در حافظه مردم باقی خواهند ماند. این روایت سیاه ادامه دارد...

ترس را به بخشی از زندگی روزمره انسان‌ها تبدیل می‌سازد. بسیاری از کسانی که در نخستین ساعات آغاز جنگ تصور می‌کردند بمباران می‌تواند راهی برای رهایی باشد، اکنون با چشمان خود می‌دیدند که قربانی اصلی جنگ نه فرماندهان و سیاستمداران، بلکه مردم عادی هستند؛ همان مردمی که خانه‌هایشان ویران می‌شود، عزیزانشان را از دست می‌دهند و ناچار می‌شوند زندگی خود را در جاده‌های آوارگی ادامه دهند.

آنچه در حافظه مردم سندج باقی ماند نه نام عملیات‌های نظامی و نه سخنان سیاستمداران

عده‌ای فرصت‌طلب در سایه آشفتگی و بی‌نظمی به سراغ مغازه‌ها و خانه‌های خالی رفتند و تلاش کردند از وضعیت موجود سوءاستفاده کنند. اما در مقابل، مردم بسیاری از محلات با تشکیل گروه‌های نگهبانی و گشت‌های مردمی از اموال همسایگان خود محافظت کردند. در شرایطی که بسیاری از نهادهای رسمی ناتوان یا غایب بودند، این همبستگی مردمی بود که مانع گسترش غارت و ناامنی شد.

جنگ تنها ساختمان‌ها را ویران نمی‌کند. جنگ اعتماد را ویران می‌کند. امنیت را نابود می‌کند. آینده را به تعلیق درمی‌آورد. کودکان را از کودکی محروم می‌کند و

موج تازه‌ای از وحشت ایجاد کند. بسیاری شب‌ها را در خواب نمی‌گذرانند. برخی خانواده‌ها لباس به تن می‌خواهند تا در صورت حمله ناگهانی بتوانند سریع‌تر فرار کنند.

خیابان‌هایی که تا چند روز پیش مملو از رفت‌وآمد بودند، به تدریج خلوت شدند. بازار رونق خود را از دست داد. مغازه‌های بسیاری تعطیل شدند. مدارس و مراکز آموزشی عملاً فلج شده بودند. شهر آرام‌آرام به فضایی شبیه یک پادگان بزرگ تبدیل می‌شد؛ فضایی امنیتی، پرتنش و آکنده از ترس.

در این میان، چهره دیگری از جنگ نیز خود را نشان داد.

جنگ، سلطنت‌طلبان و سقوط یک ادعای سیاسی

در دست دیگر پرچم اسرائیل و آمریکا و خواهان حمله هر چه ویرانگر حتی با استفاده از بمب اتم بودند تا اینکه ایران را مانند ژاپن به «دمکراسی» برسانند. از این نظر این نیرو تبدیل به یک جریان فاشیست شد.

اینجا بود که تناقضی اساسی خود را نشان داد. اگر معیار، دفاع از ایران و مردم ایران بود، چگونه می‌شد از جنگی حمایت کرد که نتیجه مستقیم آن می‌توانست نابودی زیرساخت‌ها، کشته شدن هزاران انسان و تبدیل شدن کشور به میدان رقابت

قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی باشد؟ چگونه می‌شد همزمان از «نجات ایران» سخن گفت و در عین حال چشم انتظار بمباران بیشتر، تخریب گسترده‌تر و دخالت عمیق‌تر قدرت‌های



از حملات نظامی، تشویق به گسترش جنگ و حتی استقبال از ویرانگرترین سناریوهای ممکن به امری عادی تبدیل شد؛ آنها در یک دست شعار مرگ بر سه مفسد داشتند و

تنها از حملات آمریکا و اسرائیل فاصله نگرفت، بلکه عملاً به یکی از مشتاق‌ترین حامیان تشدید آن تبدیل شد. در فضای مجازی و رسانه‌های وابسته به این جریان، حمایت

جنگ‌ها لحظاتی هستند که پرده‌ها کنار می‌روند و نیروهای سیاسی ناچار می‌شوند چهره واقعی خود را نشان دهند. بسیاری از جریانات می‌توانند سال‌ها پشت شعارهای زیبا، ادعاهای دموکراتیک و سخنان میهن‌پرستانه پنهان شوند، اما هنگامی که پای جنگ، ویرانی و سرنوشت میلیون‌ها انسان به میان می‌آید، دیگر نمی‌توان همزمان همه نقاب‌ها را حفظ کرد. جنگ اخیر نیز چنین لحظه‌ای بود؛ لحظه‌ای که بیش از هر چیز ماهیت سیاسی جریان سلطنت‌طلب را آشکار کرد.

سلطنت‌طلبان به رهبری رضا پهلوی سال‌ها خود را به عنوان نیرویی «ملی»، «ایران‌دوست» و مدافع منافع مردم معرفی کرده‌اند. اما با آغاز جنگ، بخش عمده این جریان نه



خارجی بود؟

در این میان، جمهوری اسلامی با همه سابقه سرکوب، فساد، تبعیض و چهار دهه دفاع از نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، در شرایط جنگی در موقعیت دولتی قرار گرفت که از کشوری که بر آن حکومت می‌کند دفاع می‌کرد. این واقعیت به خودی خود هیچ مشروعیتی به جمهوری اسلامی نمی‌بخشد، اما تناقض رفتار سلطنت‌طلبان را برجسته‌تر می‌کند. جریانی که خود را نماد ملی‌گرایی معرفی می‌کرد، در عمل در کنار پروژه‌ای قرار گرفت که نتیجه آن می‌توانست ویرانی همان کشوری باشد که مدعی دفاع از آن بود، آنچه که مشخصه یک نیروی فاشیست است.

اما مسئله فقط حمایت از جنگ نبود. آنچه بیش از پیش ماهیت این جریان را آشکار کرد، رفتار آن با مخالفان بود. بسیاری از مردم در اینجا، فعالان سیاسی و مخالفان جمهوری اسلامی، با وجود دشمنی عمیق با حکومت، حاضر نشدند از جنگ و مداخله خارجی حمایت کنند. آنان هشدار می‌دادند که قربانی

اصلی چنین جنگی مردم عادی خواهند بود. پاسخ سلطنت‌طلبان به این مخالفت‌ها اما نه گفتگو و استدلال سیاسی، بلکه موجی از پرخاشگری، تخریب شخصیت و حمله سازمان‌یافته به منتقدان بود.

هر صدایی که با جنگ مخالفت می‌کرد، هر کسی که نسبت به نقش آمریکا و اسرائیل هشدار می‌داد و هر فردی که حاضر نبود در صف حمایت از این سیاست قرار گیرد، با اتهام، توهین و فشار روبرو می‌شد. مخالفان به جای آنکه به عنوان رقیب سیاسی به رسمیت شناخته شوند، به عنوان دشمنانی معرفی می‌شدند که باید خاموش شوند. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که تفاوت میان یک فرهنگ دموکراتیک و یک فرهنگ اقتدارگرا و فاشیستی آشکار می‌شود.

دموکرات بودن فقط در شعار معنا پیدا نمی‌کند. معیار واقعی دموکرات بودن، نحوه برخورد با مخالفان است. جریانی که برای مخالفان خود حقی قائل نیست، جریانی و اشخاصی که هر صدای متفاوتی را با

نفرت و حذف پاسخ می‌دهد و جریانی که در شرایط بحرانی از تشدید جنگ و مداخله خارجی استقبال می‌کند، نمی‌تواند صرفاً با تکرار واژه‌های آزادی و دموکراسی، مدعی نمایندگی این ارزش‌ها باشد.

شکست اهداف اعلام‌شده آمریکا و اسرائیل در جنگ، نیروهای طرفدار جنگ و هم‌نوا با جنگ را بشدت پشیمان کرد و بحران این جریان‌ها را عمیق‌تر کرد. جریان سلطنت طلب رضا پهلوی، پروژه‌ای که بخش مهمی از امید خود را به مداخله خارجی بسته بود، با بن‌بست روبرو شد. در نتیجه، تصویری که از سلطنت‌طلبان در ذهن بخش بزرگی از جامعه شکل گرفت، نه تصویر یک نیروی مستقل سیاسی، بلکه تصویری جریانی بود که آینده خود را به استراتژی اسرائیل و آمریکا گره زده است.

تجربه این جنگ یک حقیقت مهم را بار دیگر آشکار کرد: آزادی از اسارت بیش از چهار دهه مردم در زندان جمهوری اسلامی را نمی‌توان با موشک به مردم هدیه داد. دموکراسی و

آزادی محصول بمباران نیست. هیچ ملتی از دل ویرانی، اشغال و مداخله خارجی به آزادی پایدار نرسیده است. کسانی که سرنوشت جامعه را به ماشین جنگی قدرت‌های خارجی گره می‌زنند، دیر یا زود با این واقعیت مواجه خواهند شد که مردم میان مخالفت با جمهوری اسلامی و حمایت از ویرانی کشورشان تفاوت قائل هستند. جنگ اخیر تنها شکست یک محاسبه سیاسی نبود؛ شکست ادعایی بود که سال‌ها تلاش می‌کرد خود را ملی، دموکراتیک و مدافع مردم معرفی کند. هنگامی که آزمون واقعی فرا رسید، آنچه بیش از هر چیز آشکار شد نه تعهد به آزادی، بلکه آمادگی برای همراهی با جنگ، تحمل نکردن مخالفان و تکیه بر قدرت‌های خارجی بود. و همین واقعیت، بیش از هر تبلیغ و شعاری، جایگاه واقعی این جریان را به ویژه در برابر مردمی که زندگی فلاکت‌بار و سرکوب، امیدی برای آزادی و امنیت برایشان نگذاشته بود روشن کرد.



پشت پرده همکاری‌های پژاک و مکتب قرآن

در روزهای تاریک جنگ، پژاک هیچ فرصتی را برای پیشبرد سیاست‌های خود از دست نداد. یکی از عرصه‌هایی که این جریان در آن سابقه و تجربه دارد، همکاری و برگزاری نشست با دولت‌های فاشیستی و نیروهای ارتجاعی مذهبی است. در جریان جنگ نیز گزارش‌هایی از نشست‌ها و ریزنی‌های مشترک با جریان مفتی‌زاده پیرامون همکاری‌های متقابل مطرح شد. بر اساس این روایت‌ها، محور این همکاری‌ها از یک سو حفاظت از جان و مال نیروهای مکتب قرآن و از سوی دیگر تأمین بخشی از نیازهای مالی پژاک بوده است. همچنین تلاش شده تا از طریق شبکه‌های محلی، جوانان با وعده‌های مختلف، به‌ویژه مشوق‌های مالی و در برخی موارد دسترسی به امکانات و تجهیزات، جذب و سازمان‌دهی شوند.

پژاک در ادامه همان خط فکری‌ای حرکت می‌کند که رهبر آن، عبدالله اوجالان، بنیان نهاده است. اوجالان بارها در آثار و مواضع خود از مفهوم «اسلام دموکراتیک» سخن گفته و تلاش کرده است قرائتی سازگار میان پروژه سیاسی خود و اسلام ارائه دهد. همان‌گونه که حکومت پهلوی می‌کوشید اسلام را با سلطنت، نوسازی و نوعی «دموکراسی هدایت‌شده» سازگار نشان دهد، اوجالان نیز تلاش کرده است میان اسلام و پروژه سیاسی خود

نوعی همزیستی و سازگاری برقرار کند. از این منظر، نزدیکی و همکاری با برخی جریان‌های مذهبی را نمی‌توان صرفاً یک تاکتیک مقطعی دانست، بلکه باید آن را در چارچوب جهت‌گیری سیاسی و ایدئولوژیک این جریان مورد بررسی قرار داد.

به بیان روشن‌تر، مسئله فقط برگزاری چند نشست یا یک همکاری مقطعی نیست. مسئله این است که پژاک، برخلاف ادعاهای رادیکال خود، در عمل آمادگی همکاری با نیروهای مذهبی و سنتی را دارد؛ نیروهایی که از دید بسیاری از آزادی‌خواهان و سوسیالیست‌ها از جمله موانع تاریخی در برابر آزادی، برابری و رشد آگاهی

اجتماعی بوده‌اند. از این رو، همکاری‌های گزارش‌شده میان پژاک و جریان مفتی‌زاده را نمی‌توان صرفاً محصول شرایط جنگی یا یک ضرورت موقت دانست. این همکاری‌ها بیش از آنکه یک استثنا باشند، بازتاب یک رویکرد سیاسی مشخص‌اند؛ رویکردی که برای گسترش نفوذ و پیشبرد اهداف خود، همکاری با نیروهای مذهبی و سنتی را مجاز و ممکن می‌داند. به همین دلیل، نقد این همکاری‌ها صرفاً نقد یک رویداد یا توافق خاص نیست، بلکه نقد سیاستی است که راه ائتلاف و سازش با جریان‌های مذهبی در پیش می‌گیرد.

